

بررسی سیاستگذاری زبانی رسانه با هدف توسعه عدالت زبانی در جامعه

دکتر علی اصغر بورعزت¹

عبدالله بیجرانلو²

تاریخ دریافت: 1389/5/16

تاریخ پذیرش: 1390/2/15

چکیده

این مقاله ضمن بحث درباره تمایز بین زبان و گفتار و اهمیت نقش زبان در مناسبات و تعاملات اجتماعی، زبان رسانه‌ها را مصنوع و غیرطبیعی دانسته که فعالان رسانه‌ای در شکل‌دهی و استفاده ابزاری از آن بسیار موثرند.

نگارندگان با طرح موضوع سلطه زبانی از طریق شبکه‌های الیگارشیک ارتباطی از جمله رسانه‌ها و برجسته‌سازی ضرورت مقابله با این پدیده، در برابر سلطه زبانی رسانه‌ای، عدالت زبانی در رسانه‌ها را طرح نموده‌اند. تبیین ضرورت توسعه عدالت زبانی و تلاش برای دستیابی به الگویی برای گسترش عدالت زبانی در جامعه از طریق رسانه، هدف اصلی این مقاله است که نیازمند برنامه‌ریزی و سیاستگذاری محتوای زبانی رسانه‌ها دانسته شده است. نگارندگان تلاش نموده‌اند با ارائه الگویی از رابطه زبان و رسانه، جایگاه آنها را در توسعه عدالت اجتماعی در جامعه ترسیم نمایند.

واژگان کلیدی: عدالت زبانی، رسانه، سلطه زبانی و سیاستگذاری زبانی.

مقدمه

در میان تمام ویژگی‌های انسان، توانایی تکلم، از بارزترین ویژگی‌ها است. فلاسفه، از زمان یونان باستان به این سو، بالاتفاق زبان را مهمترین وجه تمایز انسان از حیوان

1- دانشیار گروه مدیریت دولتی دانشگاه تهران

2- دانشجوی دکتری مدیریت رسانه دانشگاه تهران

دانسته‌اند (انسان، حیوان ناطق است). تفاوت بین گفتار آدمی و شکل‌های متفاوت ارتباط دیگر حیوانات، آن قدر زیاد است که هنوز هم تبیین چگونگی تکامل این مشخصه‌ی انسان، مشکل‌تر از تبیین تکامل سایر ویژگی‌های آدمی است. حتی نزدیک‌ترین نخستی‌های مرتبط با ما، چیزی شبیه به این ندارند. مضافاً این که، زبان به همان اندازه که منحصر به فرد است، فراگیر و تاثیرگذار است. در واقع، به ندرت، جنبه‌ای از زندگی را می‌توان یافت که زبان در آن نقشی ایفا نکند (نیومایر، 1378: 9).

زبان در قلب و هسته اصلی کلیه وجوه ارتباط بشری قرار دارد. اگر ما هر نسل بشری را معادل 30 سال در نظر بگیریم، در این صورت فقط لازم است فقط 2000 نسل به عقب برگردیم تا به زمانی برسیم که اجداد قبل از تاریخ ما از زبان به آن صورتی که ما می‌شناسیم، استفاده نمی‌کردند. آنها به دلیل این که دارای سیستم حنجره، جعبه ایجاد صوت، زبان و لب‌هایی بودند که انسان امروزی نیز آنها را دارد، می‌توانستند صدا تولید و آن را به صورت پیچیده‌ای کنترل کنند. این توانایی به آنها امکان داد صحبت کنند و زبان خود را توسعه دهند. بدین ترتیب، استفاده از زبان پیچیده از حدود 60000 سال پیش - چند هزار سال دیرتر یا زودتر - آغاز شد. در واقع، اختراع زبان، اولین انقلاب بزرگ ارتباطی محسوب می‌شود (دفلور و دنیس، 1383: 33).

زبان یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است و به کارگیری آن یکی از ویژگی‌های انسان اجتماعی به شمار می‌آید. از هنگامی که انسان برای ادامه حیات و بقا خود به زندگی اجتماعی روی آورد، ناگزیر به نوعی نظام ارتباطی برای پیام‌رسانی نیز نیازمند شد و بدین ترتیب، زبان در کلی‌ترین مفهوم و ابتدائی‌ترین شکل آن پدید آمد. این وسیله ارتباطی روزگاری از نشانه‌های حرکتی یا دیداری و زمانی از نشانه‌های آوایی یا شنیداری و در یک دوره‌ی میانی از هر دو استفاده کرده است. با پیدایش خط و نوشتار، پیام‌رسانی ابعاد تازه و گسترده‌ای پیدا کرد و امکان انتقال تجربیات و میراث علمی و فرهنگی انسان در طول زمان و پهنه‌ی مکان فراهم گشت. بنابر این زبان در اجتماعات انسانی و در متن زندگی گروهی و روابط اجتماعی، به واسطه‌ی نیاز انسان‌ها به ارتباط با یکدیگر، پدید آمد و در یک روند تحولی طولانی چندصد هزار ساله، اشکال گوناگونی به خود گرفت. از این جهت است که زبان را نهادی اجتماعی دانسته‌اند که مهم‌ترین نقش

آن ایجاد ارتباط است. با تحول اجتماعات بشری و پیچیده‌تر شدن سازمان‌ها و روابط اجتماعی، زبان نیز به مثابه یک نظام ارتباطی و در جهت برآوردن نیازهای ارتباطی جامعه‌های گوناگون انسانی، دچار تحول گردید و رفته‌رفته شکل کامل‌تری پیدا کرد. از سوی دیگر لازم به ذکر است که انقلاب‌های اجتماعی، تحولات و پیشرفت‌های علمی و صنعتی، برخوردهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، جنگ‌ها، مهاجرت و شهرگرایی و غیره، دگرگونی‌هایی در جامعه‌های انسانی ایجاد می‌نمایند و تغییراتی را در سازمان‌های اجتماعی سبب می‌گردند. این دگرگونی‌ها که ابعاد و جنبه‌های گوناگونی دارند، در زبان نیز به نوعی بازتاب پیدا می‌کنند (مدرسی، 1368: 2).

هرگاه زبان به حق گشوده شود و اندیشه به قصد اقامه عدل به کار رود، عمل اصلاح می‌گردد، زیرا آدمی در پشت زبان خویش، پنهان است؛ زبانی که بر اساس نیازهای روزمره شکل می‌گیرد و مصالح ساخت اندیشه‌های معطوف به آینده را شکل می‌دهد؛ اندیشه‌هایی که در جریان گذر قرن‌ها در قالب نظریه‌ها تکامل می‌یابند تا شاید در آینده مبنای ساخت جامعه‌ای بی‌عیب و نقص باشند (پورعزت، الف، 1387: 9، براساس نهج-البلاغه).

گویا ارتباطی دیالکتیکی بین زبان و جامعه مشاهده می‌شود که در اصل، این ارتباط دیالکتیکی بین جامعه و فرهنگ برقرار است و زبان نیز به منزله‌ی یکی از اجزاء فرهنگ، متأثر از این ارتباط دیالکتیکی است.

رونالد اینگلهارت، جامعه‌شناس، با اشاره به تاثیرپذیری متقابل جامعه از تحول در فرهنگ و فرهنگ از تحولات جامعه، معتقد است: هر چند فرهنگ‌ها در پاسخ به دگرگونی‌های محیط اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیکی تغییر می‌کنند، آنها نیز به محیط شکل می‌دهند (ینگلهارت، 1373: 1). این موضوع در خصوص زبان نیز صادق است چرا که همان گونه که اشاره شد زبان یکی از اجزاء اساسی و بازیگران مهم عرصه فرهنگ به شمار می‌رود. «زبان تحت تاثیر مجموعه فرهنگ شکل می‌گیرد، ولی با پویایی‌های فوق‌العاده خود، فرهنگ را تحت تاثیر قرار می‌دهد تا حدی که می‌توان از سلطه زبان یا زبان‌سالاری سخن به میان آورد؛ یعنی سلطه‌ای که به واسطه قدرت بیشتر در استفاده و کاربرد زبان، برای برخی از افراد یا گروه‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و از

طریق آن می‌توانند سایر آحاد جامعه را تحت نفوذ قرار دهند (پورعزت، ب، 1387: 382).

تعریف زبان

هر گونه وسیله و ابزاری که انسان به کمک آن بتواند به نوعی با دیگران ارتباط برقرار کند یا اندیشه و عواطف خود را بیان نمایند، در مفهوم عام خود، زبان است. با توجه به این سخن، زبان خاص انسان نیست بلکه تمامی جانوران به نحوی زبان مخصوص به خود را دارند اما این امر را باید در نظر داشت که زبان برای انسان، حوزه‌ای نامحدود و متغیر است و از طریق اکتساب به دست می‌آید، در حالی که برای حیوانات، حوزه‌ای محدود و نامتغیر-یا کم‌متغیر- است و در واقع جنبه غریزی آن غالب است. این مهمترین تفاوت زبان انسان و حیوان است.

منظور از حوزه نامحدود این است که انسان به طور بالقوه، می‌تواند بی‌نهایت جمله بسازد و همین جملات و نیز زبان او متناسب با محیط اجتماعی و جغرافیایی و سیر تاریخی، دگرگون‌شونده و متغیر است؛ از طرفی هر انسان، بسته به این‌که در چه محیط یا جامعه‌ای باشد، زبان همان جا را کسب می‌کند و آن را با شیوه‌ای خاص به کار می‌گیرد؛ اما جانوران فقط به طور محدودی می‌توانند عواطف و برداشت‌های محیط خود را به هم‌نوعان خود منتقل سازند. مثلاً خروس در همه جا و ظاهراً در تمام تاریخ به یک نوع اعلام خطر می‌کرده است و نیز جانوران دیگر ... اما آنچه مورد نظر ماست، زبان انسانی است که ویژگی‌های خاص خود را دارد. به نظر می‌رسد که تعریف دقیق و واحد و جامعی از زبان، به طوری که تمام خصوصیات و کاربردهای آن را در برگیرد، غیرممکن است؛ هر چند که مهمترین نهاد شناخته انسانی است و تنها وسیله و مؤثرترین ابزاری که دنیای ذهنی و فکری و درونی ما را به جهان بیرون مرتبط می‌کند. در این امر که زبان یک وسیله ارتباطی است شکی وجود ندارد اما البته این نقش مهم و کاربردی زبان به معنای خاص نباید با تعریف زبان اشتباه گردد.

غالباً نظر بر این است که برای تعریف زبان باید آن را به واحدهای کوچکتر تقسیم و تجزیه کرد؛ مانند: جمله، کلمه، تکواژ و واج. آندره مارتینه زبان‌شناس فرانسوی می‌گوید:

زبان یکی از وسایل ارتباطی میان افراد بشر است که بر اساس آن تجربه آدمی در هر جماعتی به گونه‌ای دیگر تجزیه می‌شود و به واحدهایی در می‌آید دارای محتوایی معنایی و صورتی صوتی به نام تکواژ این صورت بار دیگر به واحدهایی مجزا و متوالی تجزیه می‌شود به نام واج که تعداد آنها در هر زبانی معین است و ماهیت و روابط متقابل آنها هم در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد (بومحسوب، 1387: 14-11).

زبان و فرهنگ جامعه

زبان چگونه و تا چه میزان بازتاب‌دهنده ویژگی‌های جامعه‌ای است که در آن استعمال می‌شود؟ «زبان‌شناسان در این خصوص بدون تردید می‌گویند زبان، آئینه فرهنگ مردمی است که به آن زبان سخن می‌گویند» (باطنی، 1387: 17).

اما این انعکاس فرهنگ در زبان چگونه رخ می‌دهد؟ در واقع باید تأکید کرد که «بین واژگان زبان و فرهنگ و تمدن جامعه رابطه‌ای بسیار نزدیک برقرار است تا آنجا که می‌توان گفت واژگان زبان نمایشگر فرهنگ مردمی است که به آن سخن می‌گویند. بنابراین اگر بگوییم واژگان زبان آئینه فرهنگ مردمی است که آن واژگان را به کار می‌برند، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی بر سخن ما صحنه می‌گذارند. واژگان زبان فهرستی است از نام‌هایی که مردم یک جامعه به اشیاء، وقایع و پدیده‌های مرتبط به محیط خود و به افکار و تجارب خود که ناشی از محیط مادی آنهاست، می‌دهند. اگر واژه یا اژه‌هایی که به پدیده فرهنگی خاصی دلالت می‌کند در زبانی وجود داشته باشد، یقیناً آن پدیده نیز در فرهنگ جامعه وجود دارد. مثلاً وجود واژه هوو در واژگان زبان فارسی نماینده پدیده چندمسمری در جامعه ما است که اکنون در مقیاسی محدود وجود دارد.» (باطنی، همان: 18). یا مثلاً تعدد واژه‌هایی که برای شتر در زبان عربی استفاده می‌شود به دلیل وجود و تأثیر شتر در جهان زیست و معیشت آنهاست. استعمال واژگان متعدد به دلیل وجود و تأثیر شتر در محیط زیست و معیشت آنهاست. استعمال واژگان متعدد برای برف در میان اسکیموها نیز حاکی از این امر است.

«فرهنگ هر جامعه از دو دسته پدیده تشکیل شده است: پدیده‌های مادی و پدیده‌های غیرمادی. وسایلی که مردم جامعه با آن معیشت خود را اداره می‌کنند عناصر مادی

جامعه را تشکیل می‌دهند ولی ارزش‌های اجتماعی، نگرش‌ها، افکار، جهان‌بینی‌ها و امثال آن از نوع عناصر غیرمادی جامعه هستند. کلیه عناصر مادی و غیرمادی بر روی هم، فرهنگ یک جامعه را تشکیل می‌دهند. به هر یک از این عناصر، اعم از مادی و غیرمادی، یک عنصر فرهنگی گفته می‌شود. بدین ترتیب خودرو یک عنصر فرهنگی مادی است ولی نگرش زن و شوهر به هم یا اعتقاد به فلان مسأله خرافی یا فلسفی از نوع عناصر فرهنگی غیرمادی است. پدیده‌های مادی جامعه اساس پدیده‌های غیرمادی هستند. به عبارت دیگر پدیده‌های غیرمادی بر بنیاد پدیده‌های مادی جامعه به وجود می‌آید.» (همان: 19).

برای مثال چنانچه در عرصه فناوری اطلاعات و ارتباطات رخ دهد همچون تحول در تجهیزات تولید و پخش تصاویر، این موضوع به تدریج بر فرهنگ استفاده از این تجهیزات در جامعه تأثیر می‌گذارد؛ ممکن است نوعی از تجهیزات به تدریج از جامعه خارج و نوع دیگری جایگزین شود. تصور کنید که به تدریج با تشدید روند همگرایی رسانه‌ها، مردم کم‌کم به دریافت تصاویر تلویزیونی بر روی صفحه نمایش تلفن همراه خود خو کنند یا بخواهند از طریق نمایشگر کامپیوتر خود و از طریق اینترنت، به تماشای شبکه‌های تلویزیونی بنشینند، این موضوع به طور قطع بر فرهنگ مصرف دستگاهی به نام تلویزیون تأثیر می‌گذارد و کما این که اکنون دستگاه‌های وی‌اچ‌اس از رده خارج شده‌اند. البته این نوع تغییرات عینی و مادی به ظاهر ساده، پایه تغییرات فرهنگی بسیار گسترده‌تر هستند از جمله گرایش مردم به یک رسانه و میزان تأثیرپذیری از آن بر اثر همین تغییرات مادی رخ می‌دهند.

تمایز زبان و گفتار

در بحث از زبان باید به زبان در کاربرد که به آن گفتار اطلاق می‌شود و نظام‌ها یا ساختارهای زبانی تفاوت و تمایز قائل شد، چرا که در این نوشتار جنبه‌های کاربردی و استعمال آن در جامعه و به طور خاص رسانه مورد نظر است. «زبان‌شناسان زیادی از جمله سوسور، «زبان» یا «زبان طبیعی» را در مقابل «گفتار» قرار می‌دهند. در اینجا زبان به نظامی از نشانه‌ها یا مجموعه قواعد نظامداری اطلاق می‌شود که بنیان زبان

طبیعی را شکل می‌دهند. منظور از این قواعد نظامدار همان ساختارهای ذاتی زبان است که قبل از تولد شخص و استفاده از آن، وجود دارد. اما همین زبان، وقتی به گفتار تبدیل می‌شود که شخصی در فعالیتی گفتمانی از آن استفاده کند. چنین شخصی، مسئول گفتار نامیده می‌شود. در چنین حالتی است که زبان، شخصی می‌شود و بحث گفته‌پردازی و گفتمان و ارتباط بین فاعل‌های گفتاری مطرح می‌شود. گذر از زبان به گفتار، تابع فرآیندی است که در آن گفته‌پرداز به عنوان فاعل فردی و فعال گفتاری ظهور می‌کند» (شعیری، 1381: 22).

بحث از زبان در رسانه را باید ذیل بحث از گفتار و گفتمان نه زبان محض گنجانند چرا که در شکلی بسیار گسترده، پیوسته، آگاهانه، ارادی و انسجام‌یافته از زبان در رسانه‌ها استفاده می‌شود.

زبان رسانه

رسانه‌ها یا وسایل ارتباط جمعی که ماهیتی فناورانه نیز دارند و تحولات آن بسیار شتابان است، همچون همه فناوری‌های دیگر بر فرهنگ موثر است و از آن متأثر. در واقع، این فناوری در خارج از فرهنگ، قرار نمی‌گیرد و مانند مذهب، ایدئولوژی یا اخلاق، جزئی از آن محسوب می‌شود. «فناوری، عنصری از فرهنگ است و پیشرفت فناوری کاملاً وابسته به پیشرفت علم است. در این زمینه، جامعه‌شناسی علم نیز کاملاً نشان داده است که پیشرفت‌های علمی وابسته به ارزش‌ها و جهان‌بینی خاص، و در رابطه با جهت‌یابی‌های مذهب یک جامعه حاصل می‌شوند. برای مثال، ماکس وبر در مطالعه علمی خود بر روی روابط میان پروتستانتیسم و کاتولیسم نشان داده است که پوریتانیسم در مقابل علم، گرایشی کاملاً مساعد، مناسب، فعال و پذیرا داشته، در حالی که کاتولیسم، چنین نبوده است. رابرت مرتون نیز با توجه به تجزیه و تحلیل ماکس وبر و در تایید آن، عقیده دارد که در قرن هفدهم، هجدهم و نوزدهم، پوریتان‌ها به نحو کاملاً چشمگیری در پیشرفت علمی انگلیس، آلمان و امریکا سهمیم بوده‌اند» (روشه، 1377: 58-59). به طور خلاصه، فناوری و به طور خاص وسائل ارتباط جمعی می‌تواند باعث پیشرفت فرهنگی جامعه گردد و متقابلاً فرهنگ جامعه می‌تواند بر رشد و پیشرفت

فناوری رسانه و وسایل ارتباط جمعی در جامعه موثر باشد. در این راستا، وسایل ارتباط جمعی از ابزار زبان برای برقراری ارتباط با مخاطبان بهره می‌گیرند؛ زبانی که مخصوص همین وسایل است، زبان رسانه! و این زبان، زبانی عادی نیست، زبانی ویژه فضای رسانه است که در زمینه آن پدید آمده و در فضای آن معنا دارد. بنابر این، زبان رسانه را نمی‌توان به سادگی، در زمره زبان‌های طبیعی قرار داد و می‌توان آن را در زمره زبان‌های ساختگی گنجانند. «زبان یا زبان طبیعی، همان زبانی است که بر تولد انسان مقدم است، قبل از تولد او وجود دارد و بعد از مرگ او نیز وجود خواهد داشت. انسان پس از تولد و ادامه حیات در جامعه، زبان موجود در آن جامعه را فرا می‌گیرد، بدون آن که آن را تغییر دهد. به همین دلیل است که زبان‌شناسان، زبان طبیعی را سازمان نظامدار ذاتی‌ای می‌دانند که بر همه افرادی که به آن زبان صحبت می‌کنند، مقدم است و حاکمیت دارد. در همین جاست که زبان طبیعی در مقابل زبان ساختگی قرار می‌گیرد. زبان ساختگی، زبانی است که انسان در شکل‌گیری آن، نقش اولیه را عهده‌دار است. انسان، علاوه بر این که چنین زبانی را می‌سازد، تسلط خود را نیز بر آن حفظ می‌کند و هر طور که صلاح بداند در آن دخل و تصرف می‌کند و آن را تغییر می‌دهد» (شعیری، همان: 21). وسایل ارتباط جمعی، به دلیل این که از ابزار زبان برای ارتباط بهره می‌گیرند پیوسته واژه‌ها و ادبیات جدیدی را همراه با معناهایشان به ما معرفی یا معانی قبلی واژگان را تغییر می‌دهند. «برای مثال، تا سال 1992 آمریکاییان - علی‌رغم قتل‌عام مستمر سرخ‌پوستان امریکایی - هیچ گونه سابقه ذهنی در باره واژه پاکسازی نژادی یا قومی نداشتند، اما پس از این که جنگ در بوسنی و هرزگوین (یوگسلاوی) سابق آغاز شد و حوادث بالکان تحت پوشش وسیع رسانه‌ها قرار گرفت، افکار عمومی امریکایی‌ها، یک واژه و معنای آن را که قوم‌کشی است، آموخت (دفلور و دنیس، همان: 53-54).

جالب این که در مورد جنگ رژیم صهیونیستی و فلسطین نیز رسانه‌های غرب هیچ‌گاه از واژه کشتار جمعی برای فلسطینی‌هایی که دائم به قتل می‌رسند، استفاده نکرده‌اند؛ اما در یک مورد که در حادثه ساقط شدن در آفریقا یک هواپیمای رژیم

صهیونیستی حدود 20 نفر کشته شدند، چندین بار از آن با عنوان کشتار جمعی¹ یاد کردند.

در مستند «راقه درون ایران²» در ابتدای مستند شاهدیم که راوی در توصیف زندگی روزمره ایرانیان، از واژه‌های Daily Struggles استفاده می‌کند یعنی واژه‌ای را به کار می‌برد که هم به لحاظ آوایی زمخت است و هم به لحاظ معنایی، بار معنایی منفی دارد و بیشتر، کشمکش و درگیر بودن ایرانیان را در زندگی روزمره تداعی می‌کند، در حالی که امکان استفاده از واژگان مناسب‌تر و نرم‌تری مانند Effort یا Attempt وجود داشته است اما از آنجا که رسانه سازنده این مستند (شبکه 4 تلویزیون انگلیس)، نگاهی دارای سوی منفی به ایران است، از واژگان نرم استفاده نکرده است. در مورد دیگری که بسیار شایع است رسانه‌های خبری غرب، هنگام پوشش دادن جنگ رژیم صهیونیستی برضد مردم فلسطین، اغلب از این جنگ که تاکنون ده‌ها هزار کشته داشته است و ابعاد آن، ابعادی منطقه‌ای و جهانی داشته است اما برای فروکاستن مساله به سطحی محدود، با عنوان «Struggle» یعنی کشمکش، یاد می‌کنند، در حالی که عملاً در این منطقه، جنگ حاکم است و سرزمین‌های گسترده‌ای نیز به اشغال در آمده‌اند.

در موردی که در سال‌های اخیر بسیار رایج بود، رژیم صهیونیستی در دستوری به رسانه‌های خود، از آنها خواسته بود تا برای ماموران قتل رهبران جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) از عنوان «جوخه‌های مرگ» استفاده شود.

در واقع، «بسیاری از اوقات رسانه‌ها به منظور بهره‌برداری در جهت تبلیغات سیاسی، از بار عاطفی کلمات برای فریبکاری استفاده می‌کنند. آمریکاییان علت دخالت خود را در ویتنام [عراق، افغانستان و بسیاری از نقاط دیگر جهان] دفاع از آزادی و دموکراسی می‌نامند. آنها برنامه‌ای را که برای بیرون راندن ویت کنگ‌ها از روستاها داشتند و مستلزم این بود که دهکده‌ها را یکباره منفجر کنند و همه چیز را نابود سازند «بی‌اثر ساختن وسایل ارتباطی دشمن» نام داده بودند. البته استفاده‌ی فریبکارانه دولت‌ها از زبان برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش منحصر به بار عاطفی کلمات نیست. تقریباً در

1-Massacre
1-Rageh Inside Iran

همه کشورهای سلطه‌جو، دولت‌ها با دخالت مستقیم، از زبان به مثابه ابزار موثری برای منحرف کردن یا شکل دادن به افکار عمومی استفاده می‌کنند. منظور از دخالت مستقیم، این است که دولت، سازمان یا سازمان‌هایی را مامور می‌کند تا به رسانه‌های گروهی دستور بدهند که چه کلماتی را باید به کار ببرند یا نبرند یا نحوه کاربرد بعضی از کلمات چگونه باشد. یک نمونه کلاسیک از این نوع دستکاری را می‌توان در سیاست زبانی آلمان نازی یافت. وزارت مطبوعات در دستورهای روزانه‌ای که نخست «مقررات زبانی» و بعداً نام آن به «راهنمایی‌های روزانه از سوی وزیر مطبوعات» نامیده شد، صریحاً به این نوع امر و نهی زبانی می‌پرداخت. برای مثال به مطبوعات دستور داده شده بود که از آدولف هیتلر فقط با نام «پیشوا» نام برده شود یا از «سربازان شوروی» نباید نام برده شود و مطبوعات حداکثر می‌توانستند آنها را «عضو ارتش شوروی» یا «بلشویک» یا «حیوان» یا «درنده» نام ببرند» (باطنی، الف، 1385: 18-13).

بازنمایی رسانه‌ای

«بازنمایی» تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و گفتمانی است. به این معنی که «معنا» از طریق نشانه‌ها، به ویژه زبان تولید می‌شود. زبان سازنده معنا برای اشیای مادی و رویه‌های اجتماعی است و صرفاً واسطه‌ای خنثی و بی‌طرف برای صورت‌بندی معانی و معرفت درباره جهان نیست (مهدی‌زاده، 1387: 15). حال (2003) استدلال می‌کند که واقعیت به نحو معنادار وجود ندارد و بازنمایی یکی از شیوه‌های کلیدی تولید معناست. معنا صریح یا شفاف نیست و از طریق بازنمایی در گذر زمان، یک‌دست باقی نمی‌ماند. بی‌تردید، جهان مستقل از بازنمایی‌هایی که در آن صورت می‌گیرد، وجود دارد. لیکن معنادار شدن جهان در گرو بازنمایی آن است. بازنمایی فرهنگی و رسانه‌ای نه امری خنثی و بی‌طرف، که آمیخته به روابط و مناسبات قدرت جهت تولید و اشاعه معانی مرجح در جامعه در راستای تداوم و تقویت نابرابری‌های اجتماعی است (همان: 16). باید تاکید کرد که هر محصول یا تولید رسانه‌ای، به ویژه تولیدات رسانه‌های تصویری، اعم از خبر، مستند و حتی یک سخنرانی یا مراسم دعا و نیایش، با واقعیت آن وقایع بسیار متفاوت هستند و در واقع، در فرایند ارتباطات رسانه‌ای، رسانه اقدام به

بازنمایی واقعیت می‌کند و به طور حتم، معنای تولیدی در این فرایند، معنای تولید شده به وسیله رسانه به شمار می‌رود نه آنچه در واقعیت وجود دارد و رسانه همواره در این فرایند، خنثی و بی‌طرف نیست. برای مثال، «محققان رسانه، نشان داده‌اند که اخبار هرگز نمی‌تواند آئینه واقعیت باشد، بلکه باید اخبار را نتیجه انتخاب‌های کمابیش آگاهانه دانست که در تعیین آنها عواملی همچون ارزشها و هنجارهای ژورنالیستی و اصول رایج گردآوری خبر (شودسون، 2003)، ملاحظات مالی (همیلتون، 2004)، فناوری (پاولیک، 2001) و نیاز و فشار منابع خبری (مانینگ، 2001) نقش دارند. در سطحی انتزاعی‌تر، اخبار تحت تأثیر نظام رسانه‌ای و نظام سیاسی (هالین و مانچینی، 2004)، فرهنگ سیاسی (انتمن، 2004) و این که یک موضوع متعلق به حوزه وفاق، نابهنجاری یا مجادله مشروعیت در یک کشور است (هالین، 1986) قرار دارد (Strömbäck et al, 2008:117).

زبان رسانه و سوگیری

همان طور که اشاره شد، بازنمایی رسانه‌ای، همواره در بطن خود نوعی سوگیری دارد و هیچ‌گاه با واقعیت پدیده‌ها مطابقت ندارد. در حقیقت، این خنثی نبودن بازنمایی رسانه‌ای، ناشی از خنثی نبودن زبان است یا بهتر است بگوییم به علت بهره‌گیری رسانه از زبان، چنین پدیده‌ای حادث می‌شود. محققان زبان‌شناس همواره با قاطعیت می‌گویند: زبان، هرگز خنثی و شفاف نیست. «به جای تشریح انتزاعی موضوع، به یک مثال کلاسیک توجه می‌کنیم: دو خبرنگار، مردی را در حال تیرخوردن می‌بینند. روز بعد دو تیتراژ را می‌خوانیم:

- قتل سیاستمدار به دست مبارز راه آزادی

- قتل سیاستمدار به دست تروریست

برخی از سوال‌هایی که مطرح می‌شود:

- کدام تیتراژ حقیقت است؟
- کدام تیتراژ درست است؟
- کدام تیتراژ مبتنی بر واقعیت است؟

و این یک مساله فلسفی یا انتزاعی نیست. این موضوع را در سال‌های اخیر در مباحثات سیاسی درباره افرادی که توسط ارتش آمریکا از افغانستان به زندانی در خلیج گواتانامو منتقل شدند، شاهد بودیم. یکی از مباحثات [در فضای سیاسی آمریکا] این بود که آیا باید این افراد را «اسرای جنگی» دانست و در نتیجه آنها از حقوق انسانی قانونی برخوردار می‌شوند یا آنها را باید «شورشانی قانون‌شکن» دانست. بسیاری از رهبران سیاسی، درباره دشواری‌های کنونی در خصوص تعریف این که چه کسی «آزادی‌خواه» و چه کسی «تروریست» است، ارائه کرده‌اند. همان‌گونه که این مثال‌ها نشان می‌دهند زبان، زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد. به محض این که شروع به صحبت کردن یا نوشتن می‌نمایید، جهان را خلق می‌کنید» (Rapley, 2007: 2).

این بحث، از یک مباحثه جدی میان زبان‌شناسان درباره ارتباط زبان با واقعیت یا دنیای بیرونی نشأت می‌گیرد و در این زمینه بحث‌های گسترده‌ای میان آنها صورت گرفته است. «برای برخی از آنها زبان چیزی نیست جز بازنمودی از واقعیت که بر این اساس، تمام واقعیت‌های موجود در خارج از زبان، در زبان نشانه‌ای دارند که به واسطه آن معرفی می‌شوند. برعکس، برای بعضی دیگر، زبان از واقعیت‌های بیرونی کاملاً مستقل است. در مطالعات زبانی، در مورد زبان و مصداق بیرونی آن، دو نظر وجود دارد: یکی کلمه و زبان را کاملاً منطبق با واقعیت بیرونی یا شیء می‌داند و هیچ فاصله‌ای بین کلمه و شیء قائل نیست و دیگری با در نظر گرفتن این نکته که زبان به همان میزان که قادر است چیزی را ظاهر سازد، قدرت مخفی کردن آن را هم دارد، دو خصوصیت آشکار و پنهان برای زبان در نظر می‌گیرد» (شعیری، همان: 33). اما در مجموع، اعتقاد بر این است که زبان، هنگام تولید به دلیل فاصله‌ای که از دنیای مورد بحث خود می‌گیرد، دیگر نمی‌تواند خود آن دنیا باشد، بلکه بازنمودی (بازنمایی) از آن است. زبان، علاوه بر این که نه تنها با فاصله‌ای زمانی و مکانی نسبت به آنچه موضوع آن است، تحقق می‌یابد، بلکه هنگام تولید از پالایه‌های شخصی که همان پالایه‌های حسی و ادراکی هستند عبور می‌نماید و همین پالایه‌ها باعث می‌شوند تا زبان، دیگر عین آن چیزی که که راجع به آن سخن می‌گوید، نباشد (شعیری، 1385: 105).

شعر مشهور مولوی مثال مناسبی برای تبیین عدم انطباق زبان و واقعیت است که گروهی در تاریکی بدن فیلی را لمس می‌کردند و هر یک از آنها در تشریح آنچه لمس کرده بود، به بیان خود چیزی را توصیف می‌کرد که هیچ یک از توصیفات با دیگری اشتراک نداشت؛

آن یکی را کف بر خرطوم اوفتاد	گفت همچون ناودانست این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید	آن برو چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چون بر پایش بسود	گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست	گفت خود این پیل چو تختی بدست
همچنین هر یکی بجز وی که رسید	فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید (مولوی، 1379: 384).

فردریش معتقد است که زبان را می‌توان به طور راهبردی برای شکل‌دادن به ماهیت واقعیت و تعریف آن نیز به کار برد. در حقیقت می‌شود گفت زبان همواره بر تعریف بافت تأثیر می‌گذارد، حتی اگر زبان تنها برای حفظ بافت در وضعیت موجودش استفاده شود. از این رو صورت الفاظی که از دهان گوینده بیرون می‌آید، نمی‌تواند رابطه‌ای کاملاً دلبخواهی با بافت داشته باشد - این دو، زبان را تعریف می‌کنند و زبان نیز آن دو را تعریف می‌کند و این رابطه پویا و بر اساس تأثیر متقابل است (نیومایر، همان: 227).

زبان اگرچه به طور صددرصد با واقعیت تطابق ندارد اما بازنمایی یا بازنمود آن است. «زبان به مثابه مجرای تولید و توزیع معنا، نقش مهمی در هرگونه صورت‌بندی اجتماعی و فرهنگی دارد. به سبب اهمیت زبان در فرآیند بازنمایی است که کنترل و نظارت بر عقاید و رفتارهای دیگران، از طریق ساختن و شکل دادن معنا میسر می‌گردد و در این میان، زبان، رسانه و واسطه ممتازی است که معنا از طریق آن تولید و انتقال می‌یابد. اگر معنا نتیجه‌ی قراردادهای زبانی، فرهنگی و اجتماعی و نه چیز ثابتی در طبیعت است، در آن صورت معنا را هرگز نمی‌توان ثابت و قطعی فرض کرد؛ یعنی معنا در ذات چیزها وجود ندارد، بلکه معنا ساخته و تولید می‌شود، معنا حاصل و نتیجه یک رویه دلالت است (مهدی‌زاده، 1386: 22). به طور خلاصه می‌توان گفت: بکارگیری زبان در ساحت رسانه، می‌تواند در جهت هدایت افکار عمومی یا انحراف آن بکار گرفته شود چرا

که این زبان است که می‌تواند بازنمایاننده حقایق باشد یا حقایق را وارونه نماید و آن را واقع‌نما ارائه کند.

عدالت

عدالت، واژه‌ای است که تعیین مصداق عینی و خارجی برای آن دشوار است و از این رو در شمار «مفاهیم بسیار ذهنی» قرار می‌گیرد و این که چگونه این مفهوم وارد ساختار اندیشه و تفکر بشر شده است؛ جای تأمل بسیار دارد! اما در برداشت عامه، فراخور سطح شعور و بینش افراد، تعبیر متفاوت و گاهی مختلفی از واژه عدالت، ملاحظه می‌گردد؛ گویی، هر کسی برداشتی خاص خود دارد و بر اساس آن از عدل سخن می‌گوید! اگر بپذیریم که برداشت هر فرد تحت تأثیر شخصیت و توان ادراک وی و عوامل مؤثر در پردازش اطلاعات در ساختار اندیشه‌اش، شکل می‌گیرد، می‌توان پذیرفت که هر فرد از افراد بشر فراخور وضعیت ویژه خود، برداشت ویژه‌ای از عدالت دارد. در ارتباط با مفهوم عدالت، مفاهیمی چون برابری، انصاف و مساوات نیز مطرح می‌شوند که گاهی مترادف با آن و گاهی با مفهومی متفاوت با آن به کار گرفته شده‌اند؛ برای مثال، عده‌ای تصور می‌کنند که برابری و عدالت هیچ ربطی به هم ندارند، آنها عدالت را در ذات خود ارزشمند می‌دانند ولی برابری را فاقد ارزش ذاتی فرض می‌کنند؛ در حالی که افرادی دیگر تصور می‌کنند که این دو مفهوم، مترادف و یکسانند (پورعزت، 1380: 86).

مفهوم عدالت، تاریخی بسیار طولانی دارد، ریشه در فلسفه و الهیات و تجارب کهن دارد که بدون شک پیش از تاریخ ثبت شده بوده‌اند. بی‌تردید هر جامعه انسانی، ادراکاتی از درست و نادرست دارد، از ممنوع و مجاز و پسندیده، گونه‌ای که چیزها باید باشند؛ گونه‌ای که چیزها باید باشند و گونه‌ای که چیزها نباید باشند. متون دینی مهم غرب-عهد عتیق و جدید- و قرآن، درباره عدالت هستند، هم انسانی و هم الهی. همچنین درباره موضوعات معنوی‌تر و متعالی‌تر و تصادفی نیست که مساله عدالت آن گونه که توسط سقراط در جمهوری افلاطون مطرح شده، آغاز رسمی فلسفه غرب است. در یونان باستان، حداقل دو اصطلاح متفاوت بود که در انگلیسی به «Justice» ترجمه شده است:

Dikaiosune ، معمولاً به Justice ترجمه شده است و isone که بیشتر، معنای برابری دارد (Solomon & Murphy, 2000: 11).

در دوره مدرن، همچون همه عصرها و دوره‌هایی که انسان تصویری واحد از مفهوم عدالت نداشته و تنها درگیر یک «مشترک لفظی» بوده است، تعریف‌ها و نظریه‌هایی درباره عدالت ارائه شده که اجماعی بر هیچ کدام از آنها وجود ندارد و حتی از سوی مخالفان به چالش کشیده شده‌اند. البته به نظر می‌رسد نقطه تلاقی و مرکز ثقل این تعریف‌ها و نظریه‌ها این است که عدالت درباره انسان و روابط او در سطح‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است (تاجیک نشاطیه، 1385: 11).

اما انتشار کتابی درباره عدالت اجتماعی به نام «نظریه عدالت» توسط فیلسوف امریکایی، جان رولز، در سال 1971، مباحث مربوط به عدالت را متحول کرد. از آن زمان به بعد اغلب مطالبی که در این زمینه نوشته شده است به نظریه رولز پرداخته است. یکی از مشهورترین اظهارات رولز این است که «عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است». این موضوعی بحث‌برانگیز است چرا که ممکن است برخی بر این باور باشند که اهدافی دیگر، اهدافی که با عدالت در تعارضند، از اهمیت بیشتری برخوردارند (Swift, 2001: 10).

همان‌گونه که رولز مطرح می‌کند، هدف نظریه [عدالت او]، مبنای یک مفهوم اخلاقی عملی و نظام‌مند از عدالت، از دیدگاهی لیبرال و به منظور مقابله با فایده‌گرایی و شهودگرایی است که در زمان انتشار کتاب بر فلسفه اخلاق حاکم بود. مقصود نظریه، به طور خلاصه، ارائه نظریه‌ای از عدالت است که بنیان چیزی را تشکیل دهد که در نظر او مناسب‌ترین مبنا برای یک اجتماع دموکراتیک است. نظریه در پی عدالت اجتماعی است و موضوع آن ساختار اساسی اجتماع است. منظور او از این ساختار، طریقه‌ای است که مطابق آن نهادهای اصلی اجتماع حقوق و تکالیف را توزیع و تقسیم منافع حاصله از تعاون اجتماعی را تعیین کنند.

می‌توان گفت که نظریه به طور خلاصه برای شکل ایده‌آل ملت - کشور متجدد طراحی شده است. استفاده از الگوی قرارداد اجتماعی به عنوان ابزار استدلال از این جهت ضروری است که اشخاص آزاد و خردورزی که در یک موقعیت اولیه (Original

Position) فرض شده‌اند (در پشت پرده‌ای از جهل که از آنجا به اطلاعات معینی دسترسی نداشته باشند) اجماعاً مفهوم خاصی از عدالت اجتماعی را بپذیرند. در نتیجه این پرده، طرفهای قرارداد نمی‌دانند گزینه‌های گوناگون چه تأثیری بر مورد خاص خود آنها خواهد داشت و متعهد هستند اصول را صرفاً بر مبنای ملاحظات کلی ارزیابی نمایند. تحت این شرایط، آنها به اجماع با این دو اصل موافقت خواهند کرد:

اصل اول

هر شخص باید از حقی برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام کلی آزادی‌های اساسی که با نظام آزادی برای همه سازگار باشد برخوردار گردد.

اصل دوم

نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم گردند که:
الف) بیشترین منفعت را به کم‌بهره‌ترین اشخاص برسانند؛ به گونه‌ای که اصل پس-اندازهای عادلانه سازگار باشد و ب) مشاغل و مناصب تحت شرایط حاصله از برابری فرصت‌ها، به روی همه باز باشد (بهشتی، 1380: 193-192).

مسئله عدالت توزیعی

به اعتقاد جان راولز، مسئله عدالت توزیعی در عدالت به مثابه انصاف همیشه این است:

چگونه باید نهادهای ساختار اساسی را به صورت طرح واحدی از نهادها تنظیم کرد تا نظام منصفانه، کارآمد و ثمربخشی از همکاری اجتماعی بتواند در طی زمانی از نسلی به نسل بعد تداوم یابد؟ این را با مشکل بسیار متفاوت دیگری مقایسه کنید: چگونه باید دسته مفروضی از کالاها را بین افراد گوناگونی که نیازها، آمال و الویت‌های خاص آنها را می‌شناسیم توزیع کنیم یا تخصیص دهیم، یعنی همان کسانی که به هیچ وجه در تولید این کالاها، همکاری نکرده‌اند. این مسئله دوم، مسئله عدالت تخصیصی است (راولز، 1385: 93).

محروم‌ترین افراد کیستند و چگونه مشخص می‌شوند؟ راولز، برای پاسخ‌دادن به این سؤال‌ها ایده کلالای اولیه را طرح می‌کند. «این کالاها شرایط اجتماعی گوناگون و ابراز چند منظوره‌ای هستند که معمولاً برای پرورش و کاربست کامل دو قوه اخلاقی شهروندان و تعقیب برداشت‌های مشخص آنها از امر خیر لازمند. در اینجا ما به ملزومات اجتماعی و متقضیات بهنجار زندگی بشری در جامعه دموکراتیک نگاه می‌کنیم. کالاهای اولیه چیزهایی هستند که برای اشخاص لازم و ضروری‌اند که در پرتو برداشت سیاسی از اشخاص، شهروندان و اعضای کاملاً همکاری‌کننده جامعه به شمار می‌روند و نه فقط انسان‌هایی بدون در نظرگرفتن هیچ‌گونه برداشت هنجاری شهروندان در مقام اشخاص آزاد و برابری که زندگی کاملی دارند به این کالا نیازمندند؛ اینها چیزهایی نیستند که آرزوی آنها یا میل به آنها یا ترجیح یا حتی خواست آنها امری صرفاً عقلانی باشد. ما برای تعیین این نیازها و ملزومات از برداشتی سیاسی و نه آموزه اخلاقی جامعه استفاده می‌کنیم.

البته تعیین کالاهای اولیه به واقعیت‌های عمومی گوناگونی در خصوص نیازها و توانایی‌های بشری، مراحل و ملزومات بهنجار پرورش آنها، روابط مبتنی بر وابستگی متقابل اجتماعی و بسیاری چیزهای دیگر وابسته است. ما حداقل به ایده خامی درباره نقشه‌های عقلانی زندگی نیاز داریم که نشان دهد چرا این نقشه‌ها معمولاً ساختار معینی دارند و چرا ترسیم، تجدیدنظر و اجرای موفق آنها محتاج کالاهای اولیه تا حدی به واقعیت‌های عمومی و ملزومات طبیعی زندگی اجتماعی بستگی دارد، ولی در عین حال به برداشتی سیاسی از شخص وابسته است، برداشتی که شخص را آزاد و برابر، دارای قوای اخلاقی فطری و قادر به همکاری در مقام عضوی از جامعه می‌داند.

راولز پنج نوع کلالای اولیه را معرفی می‌کند:

- 1- حقوق و آزادی‌های اساسی: آزادی اندیشه و وجدان و مابقی. این حقوق و آزادی‌ها شرایط نهادی ضروری‌ای هستند که برای پرورش کافی و کاربست کامل و آگاهانه دو قوه اخلاقی (در دو مورد بنیادین) لازمند.

2- آزادی فعالیت و انتخاب آزادانه شغل با توجه به فرصت‌های گوناگون، فرصت‌های که تعقیب اهداف گوناگون را ممکن می‌سازد و به تصمیم برای بازنگری و تغییر این اهداف ترتیب اثر می‌دهد.

3- قوا و اختیارات ویژه مناصب و مقامات مرجع و مسئول.

4- درآمد و ثروت، به عنوان ابزار چندمنظوره (که ارزش مبادله دارد)، معمولاً برای دستیابی به دامنه وسیعی از اهداف لازم است، حال این اهداف هر چه می‌خواهد باشد.

5- مبانی اجتماعی عزت نفس که جنبه‌های معمولاً ضروری نهادهای اساسی به شمار می‌روند، البته اگر بخواهیم شهروندان خود را اشخاص واقعاً ارزشمندی بدانند و بتوانند اهدافشان را با اعتماد به نفس پیش ببرند (همان، 106-104).

هابرماس، عدالت را با قانون مربوط می‌داند، به منزله خرده‌سیستمی از جامعه که به خصوص در تعامل اجتماعی، کارکرد دارد. قانون در جامعه مدرن، یک ساز و کار اجتماعی است که برای تأمین انتظارات تثبیت یافته، به مثابه مبنای همکاری اجتماعی، لازم است، کارکردی که پیش از این، توسط مذهب صورت می‌گرفت. در این میان عدالت، به مثابه یک آرمان هنجاری، در تولید الگوهای تثبیت‌یافته حیات که انتظارات مشروع از نظم و محدودیت‌های بر فرد و تنوع گروهی ایجاد می‌کند، عمل می‌کند که حتی در یک جامعه چندفرهنگی ضرورت دارد (Campbell, 2001: 233-234).

استریا، آرای متفاوت صاحب‌نظران در مورد عدالت را در شش گروه متمایز طبقه‌بندی کرده است؛ طبق مفهوم لیبرالیستی عدالت، آرمان سیاسی نهایی جامعه عدل آزادی است؛ در حالی که بر اساس مفهوم سوسیالیستی عدالت، برابری به مثابه آرمان سیاسی نهایی در نظر گرفته می‌شود و لیبرال دموکراسی، آمیزه این دو (برابری و آزادی) را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. در مفهوم اجتماع‌گرایی عدالت، نفع عمومی، آرمان سیاسی نهایی فرض می‌شود و فمینیست‌ها (ثانیث‌گرایان) در آرمان سیاسی نهایی خود، بر برابری حقوق زن و مرد تأکید دارند. اما فرانوگرایان، ضمن انکار روایت‌های کلان، بر این باورند که بُرد توجیه حقوق و تکالیف، محلی و محدود است و برای افرادی معین و در محیط‌هایی معین کاربرد دارد و جهانشمول نیست (پورعزت، 1380: 87).

اکنون وقتی می‌خواهیم از عدالت اجتماعی صحبت کنیم، معمولاً بیش از هر چیز - شاید به فراخور وضعیتی که در آن زندگی می‌کنیم - از عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی صحبت می‌کنیم. در این زمینه هم اختلاف نظرها زیاد است. آیا باید ثروت‌ها را جمع کرد و دوباره به گونه‌ای تقسیم کرد که به همه یک اندازه ثروت برسد؟ آیا باید منشاء ثروت‌های انباشته را بکاویم؟ آیا باید افراد فرصت‌های برابر داشته باشند؟ و ... اما پرسش اساسی این است که آیا عدالت اجتماعی به عدالت اقتصادی محدود می‌شود یا این که گستره بحث، گسترده تر از این است؟ (بهشتی، 1383: 107-106).

در مفهوم محدود و حداقلی، عدالت اجتماعی به این می‌پردازد که چه کسی، چه چیزی در جامعه به دست می‌آورد و آیا وضع توزیع، «درست» یا «عادلانه» است (Dean, 2006: 58).

اما در مجموع، در متون نظری، مفهوم عدالت را با توجه به ملاک توزیع، روش اجرا، و نحوه‌ی مرادده در جامعه، به عدالت توزیعی، رویه‌ای و مرادده‌ای، تفکیک کرده‌اند؛ «عدالت را می‌توان درباره توزیع هر نوع کالای اجتماعی، نظیر آزادی، حقوق، قدرت، ثروت، فرصت و نظایر آن مدنظر قرار داد. عدالت رویه‌ای، در سطح جامعه بر رعایت انصاف در طراحی و به کارگیری ساختارها، فراگردها، و رویه‌های اجرایی دلالت می‌نماید. عدالت مرادده‌ای، در جامعه، میزان رعایت انصاف در مراددهات اجتماعی و رفتار اعضای جامعه با یکدیگر را مدنظر قرار می‌دهد. عدالت مرادده‌ای، بر جنبه‌های غیررسمی‌تر مرادده تخصیص‌دهندگان پاداش‌ها و دریافت‌کنندگان آن‌ها دلالت دارد؛ البته این جنبه‌ها به طور رسمی تعریف نمی‌شوند، ولی می‌توانند ادراک انصاف را تحت تاثیر قراردهند» (پورعزت، 1383: 9-8).

همواره در بحث از عدالت، عمدتاً جنبه‌های توزیعی، رویه‌ای و مرادده‌ای عدالت مورد توجه و تمرکز محققان علوم اجتماعی قرار گرفته است و جنبه‌ای از عدالت که در ساحت زبان تحقق پیدا می‌کند و می‌توان آن را «عدالت زبانی» نام نهاد، مطرح نبوده است.

عدالت زبانی در برابر سلطه زبانی (زبان سالاری)

به نظر می‌رسد که گونه‌ای رابطه زبانی میان ارتکاب به ظلم و تمایلات روانشناختی مبادرت به آن قابل فرض است. استفاده از تعابیر و واژگان تبعیض‌آمیز در ساحت زبان و بی‌توجهی به تبعیض مستمر ناشی از رواج آنها، جو روانی جامعه را مستعد ظلم‌پذیری می‌سازد. در واقع، مساله این است که روش‌های نوین تحمیل سلطه الیگارشیک و تشکیل شبکه‌های تحمیل اراده و ایجاد انحراف در آراء عامه، به ویژه با استفاده از شبکه‌های تبلیغاتی، پیامدهای بسیار ناگواری را در جهت توسعه بی‌عدالتی در جوامع، ایجاد می‌کند (پورعزت، همان: 318). بنابر این گسترش نوعی عدالت زبانی در جامعه ضرورت می‌یابد که رعایت آن مستلزم بذل توجه عمیق به مضامین تبعیض‌آمیز رایج در زبان‌ها و تلاش برای رفع آنهاست. بنابر این لازم است ساختارهای قدرت و راهکارهای مناسب برای خنثی‌سازی پیامدهای فعالیت آنها، به منظور حراست از آراء واقعی و منافع حقیقی عامه و تفوق بر ساختار و انواع ابزارهای تحمیل سلطه، بررسی شوند. یکی از ابزارهایی که می‌تواند در این زمینه بسیار موثر باشد و با بهره‌گیری از آن، با سلطه زبانی مقابله کرد یا از شدت آن کاست، رسانه است. اصلاح قالب‌های کلامی و بکارگیری تعابیر برابر و احترام‌آمیز درباره عامه و توسعه آگاهی‌های عمومی درباره اهمیت اصلاح این گونه مرادوات و پیامدهای آن از طریق ابزار قدرتمند رسانه، امکان‌پذیر است.

ارتباطات رسانه‌ای یا جمعی با ارتباطات رودر رو و مستقیم و حتی ارتباط تک به تک با استفاده از وسایل ارتباطی متعارف، تفاوت دارد. «ارتباطات جمعی، در واقع، روندی است که در آن دست‌اندرکاران حرفه‌ای ارتباطات، وسیله ارتباطی را طراحی کرده، از آن برای پخش پیام به صورتی وسیع، گسترده، سریع و پیوسته برای رسیدن به اهداف خاص و رساندن معانی معین و مشخص و اعمال نفوذ در مخاطبانی انبوه و ناهمگون که به صورتی گزینشی به برنامه‌ها توجه می‌کنند، استفاده می‌نمایند» (دفلور و دنیس، همان: 54).

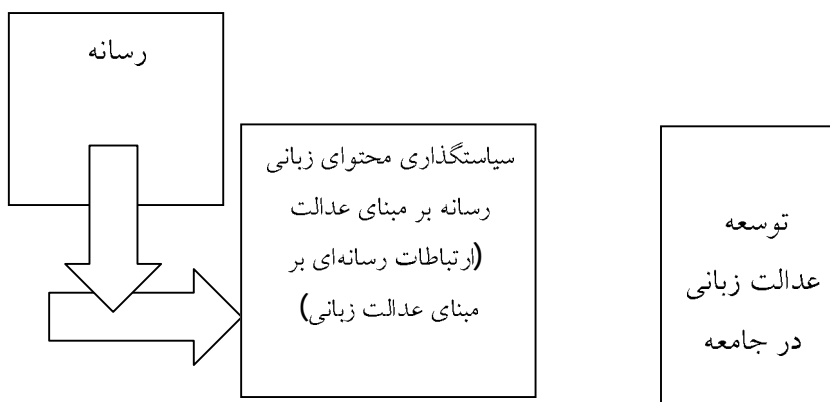
رسانه‌های همگانی (وسایل ارتباط جمعی) به سبب مخاطبان فراگیر و گسترده‌ای که دارند، از آثار اجتماعی و فرهنگی گسترده نیز برخوردارند. از این رو هم ابزار و هم زمینه مناسبی برای توسعه عدالت زبانی و مهار سلطه زبانی به شمار می‌روند. البته در مقابل،

این ظرفیت را نیز دارند که به گسترش سلطه زبانی در جامعه و تحمیل آن بر مخاطبان خود کمک نمایند؛ چرا که وسایل ارتباط جمعی از ویژگی‌هایی برخوردارند که تسهیل-کننده و زمینه‌ساز چنین تأثیری است.

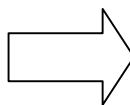
عدالت زبانی چیست؟ نگارنده کتاب *دانش اداره دولت و حکومت*، در تعریفی از عدالت زبانی، آن را عدالتی با دستور زبانی خاص می‌داند که در آن، واژگان معرف برتری‌های قومی و نژادی و حرفه‌ای و اجتماعی، قابل فهم و معنی نیستند و به دلیل فقدان اصالت، از ساخت و بافت زبان رایج مردم آگاهانه دور ریخته می‌شوند (پورعزت، ب 1387: 470). همچنین در این اثر، مفهوم «سلطه زبان» یا «زبان سالاری» در مقابل عدالت زبانی به این شرح تعریف شده است؛

سلطه‌ای که به واسطه قدرت بیشتر در استفاده و کاربرد زبان، برای برخی از افراد یا گروه‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و از طریق آن می‌توانند سایر آحاد جامعه را تحت نفوذ قرار دهند (همان: 382).

در این میان، رسانه می‌تواند نقش عامل میانجی را برای توسعه عدالت اجتماعی برعهده بگیرد که با رعایت عدالت زبانی در رسانه و حاکم شدن عدالت زبانی در رسانه، یعنی الزماتی که باید رسانه آنها را در حوزه محتوای زبانی خود رعایت کند و بکار گیرد تا بتواند ارتباط عادلانه موثری را برقرار نماید، زمینه توسعه عدالت اجتماعی در جامعه بیشتر فراهم می‌شود. به منظور توسعه عدالت زبانی در جامعه از طریق رسانه باید سیاستگذاری و برنامه‌ریزی زبانی لازم برای تقویت گفتمان‌های عدالت محور در رسانه صورت گیرد، به گونه‌ای که هر نوع محتوای زبانی رسانه یعنی هر نوع بکارگیری زبان در رسانه، براساس عدالت و به دور از هرگونه سلطه و تبعیض، تحمیق، افترا و ... باشد. به یک معنا اخلاق رسانه‌ای با رویکرد عدالت گرایانه مبنای هرگونه محتوای زبانی رسانه قرار گیرد.



زبان



نگاره 1: الگوی توسعه عدالت زبانی در جامعه به وسیله رسانه

نتیجه‌گیری

توسعه عدالت زبانی به وسیله و در بستر رسانه، نیازمند برنامه‌ریزی و سیاستگذاری زبانی است. در واقع، پویایی‌های زبانی یک جامعه، ریشه در خط مشی‌گذاری‌های زبانی آن جامعه دارد. این موضوع یعنی موضوع برنامه‌ریزی و خط مشی‌گذاری زبانی جامعه به ویژه با بهره‌گیری از ابزار رسانه، در حیطه جامعه‌شناسی زبان می‌گنجد.

«جامعه‌شناسی زبان، عنوان شاخه‌ای علمی است که از محل تلاقی زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی جوانه زده است. زبان‌شناسی، زبان را به مثابه یک نظام، فارغ از گروه یا جامعه‌ای که آن را به کار می‌گیرد، مطالعه می‌کند. ولی وقتی زبان در ارتباط با جامعه زبانی مطالعه می‌شود، یعنی به مثابه ابزار ارتباط بین افراد اجتماع مطرح باشد، بررسی آن در حوزه شاخه علمی دیگری قرار می‌گیرد که به آن جامعه‌شناسی زبان گفته می‌شود (باطنی، 1385، ب: 36-37). اما برنامه‌ریزی زبانی چیست؟

«برنامه‌ریزی زبانی به هر نوع دستکاری یا دخالت آگاهانه‌ای اطلاق می‌شود که از طرف حکومت یا سازمانی که کم و بیش از حمایت دولت برخوردار است انظیر برخی سازمان‌های رسانه‌ای کشور ما] در ساخت و کاربرد زبان در یک جامعه اعمال می‌شود. بنابراین برنامه‌ریزی زبانی حوزه‌ای بسیار وسیع پیدا می‌کند؛ به طوری که مسائل مهمی چون تعیین یک زبان ملی یا رسمی در یک کشور چندزبانه و مسائل کم اهمیت‌تری چون ارائه پیشنهادهایی برای یکنواخت کردن رسم‌الخط و مانند آن، همه را در بر می‌گیرد» (همان: 37)

در باب برنامه‌ریزی و خط مشی‌گذاری زبانی در نقاط گوناگون جهان می‌توان انواع خط مشی‌گذاری زبانی را به این شرح برشمرد: 1. ساده‌سازی زبان در سه بعد معنایی، آوایی، دستور زبانی 2. پیچیده‌سازی زبان. خط مشی‌گذاران مورد اول کسانی هستند که در جهان‌پدیداری انگلوساکسونی و فلسفه تحلیلی فنی زندگی می‌کنند و سعی در ساده‌سازی همه چیز و همه کس دارند. فکرها این‌گونه کوچک می‌شوند و قابل دستکاری رسانه‌ای به ویژه رسانه‌های دیداری - شنیداری خواهند شد (مثل کشور آمریکا) که به فرهنگ پاپ و فرهنگ عامه‌پسند مشهور شده است. جهانی شدن یعنی فرایند ساده‌سازی تفکر جهانی به وسیله رسانه‌های دیداری - شنیداری مثل تلویزیون (ماهواره) و رایانه که بتوانند از طریق

آنها ارزش‌ها و تفکرات را تغییر داده و تقاضای مصرف کالاهای کشور مبدأ یعنی آمریکا را بالا ببرند و رشد اقتصادی آمریکا و آینده آن را تضمین کنند.

خط مشی‌گذاران نوع دوم، خط مشی‌گذاران زبانی کشورهای تاریخی هستند که دارای تاریخ زبانی بسیار گسترده و پیشرفته‌اند و ادبیات قوی در پیشینه زبان خود دارند و ساده‌سازی زبانی را نوعی نابودی فرهنگی و روحی برای خود می‌دانند، بنابراین سعی در ایجاد نثرها و شعرها یا ادبیات فخمه دارند و برای حفظ این زبان، جشنواره‌های متعدد برگزار می‌کنند و دانشکده‌های متنوعی ایجاد می‌نمایند تا شوراها را گوناگونی بر زبان‌های موجود در جامعه، رسانه، فرهنگ و حکومت نظارت کنند.

اشکالی که به گروه دوم وارد شده، این است که زبان، وسیله تفاهم است و اگر زبان، مجلل و فخمه باشد قابلیت تفاهم را از بین می‌برد و رسانه‌های جدید که شنیداری - دیداری هستند از زبان ساده استفاده می‌کنند. بنابراین، زبان فخمه و مجلل، سبب دوری از فضای جامعه امروزی می‌شود.

می‌توان خط مشی‌گذاری زبانی سوم را پیشنهاد داد و آن زبان ساده ولی دارای لایه‌های معنایی متفاوت است. این زبان ساده، زبان پیامبران و عرفا است که ساده می‌گویند و هر کسی به فراخوانی خود، برداشت می‌کند و این مدل آرمانی برای خط مشی‌گذاری زبانی ایرانی مناسب است (فیاض، 1387: 94-93).

در حقیقت، اتخاذ رویکردی مشابه رویکرد سوم در رسانه‌های کشورمان، تعهدات و الزاماتی را برای این رسانه‌ها ایجاد می‌کند؛ رویکردی هنجاری بر اساس عدالت که هرگونه محتوای زبانی رسانه‌ها که می‌توان گفت بخش اصلی و اساسی محتوای رسانه‌ها را تشکیل خواهد داد، جهت خواهد داد.

منابع:

۱. نهج البلاغه امام علی (مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امام علی علیه‌السلام)؛ گردآوری سید شریف رضی، ترجمه محمد دشتی (1380)، موسسه انتشارات ائمه علیهم‌السلام.
۲. ابومحبوب، احمد (1387)، ساخت زبان فارسی، نشر میترا.